Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Scope and Foundations of Prosecutorial Intervention in the Realization of Consensual Justice in Iranian and U.S. Criminal Proceedings

1. Arian Mehdi: Department of Law, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran
2. Gholamhossein Rezaei*: Department of Law, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran. Email: 2370394684@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Mehdi Hooshyar: Department of Law, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran

ABSTRACT

The transition from the classical, trial-centered model of criminal procedure toward consensual justice represents a pragmatic response to the crisis of case backlogs, protracted proceedings, and the need to individualize criminal justice responses. In this context, the prosecution service, as the principal authority responsible for directing the pretrial stage of criminal proceedings, plays a pivotal role in guiding, concluding, and implementing consensual mechanisms. Using a descriptive-analytical method and a comparative approach, this study examines the scope, foundations, and effects of prosecutorial intervention in the realization of consensual justice within the criminal justice systems of Iran and the United States. The findings indicate that, in the U.S. criminal justice system, reliance on the principle of broad prosecutorial discretion and the adversarial structure grants prosecutors extensive authority through mechanisms such as plea bargaining and diversion programs. Although this framework has enhanced procedural efficiency and expedited case resolution, it has also generated fundamental challenges to fair trial guarantees by weakening public adjudication, creating structural coercion, and marginalizing the interests of victims. By contrast, Iranian criminal policy, influenced by the principle of legality of prosecution and Islamic jurisprudential norms, has adopted a restrictive and cautious approach, limiting prosecutorial powers through mechanisms such as suspension of prosecution, case dismissal and filing, and mediation primarily to minor and intermediate-level offenses. While this approach constrains the risk of arbitrary prosecutorial authority, the absence of transparent procedural guidelines has prevented these mechanisms from fully realizing their rehabilitative potential. The present study demonstrates that the legitimacy of prosecutorial intervention in both systems is contingent upon compliance with normative safeguards, including verification of the defendant's voluntary and informed consent, prohibition of intimidating or coercive conduct, assurance of effective access to defense counsel, and substantive judicial review by an impartial court. Ultimately, the study proposes the adoption of formal guidelines governing prosecutorial discretion, the targeted development of treatment-oriented consensual mechanisms, and the strengthening of safeguards for victim compensation as a desirable legislative model for Iranian law.

Keywords: *consensual justice, prosecutor, plea bargaining, prosecutorial discretion.*

How to cite: Mehdi, A., Rezaei, G., & Hooshyar, M. (2027). Scope and Foundations of Prosecutorial Intervention in the Realization of Consensual Justice in Iranian and U.S. Criminal Proceedings. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *9*(3), 1-18.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 April 2026
Revise Date: 08 September 2026
Accept Date: 15 September 2026
Initial Publish Date: 11 October 2026
Final Publish Date: 23 August 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

حدود و مبانی مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی در دادرسی‌های کیفری ایران و آمریکا

۱. مهدی آریان: گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
۲. غلامحسین رضایی*: گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. پست الکترونیک: 2370394684@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. مهدی هوشیار: گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

چکیده

گذار از الگوی کلاسیک و محاکمه‌محور دادرسی کیفری به سوی عدالت توافقی، پاسخی واقع‌گرایانه به بحران تراکم پرونده‌ها، اطاله دادرسی و ضرورت فردی‌سازی پاسخ‌های کیفری است. در این میان، نهاد تعقیب به عنوان مدیر پیشین دادرسی، نقشی محوری در هدایت، انعقاد و اجرای سازوکارهای مصالحه‌آمیز ایفا می‌کند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی تطبیقی، به واکاوی حدود، مبانی و آثار مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی در نظام‌های کیفری ایران و ایالات متحده آمریکا پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در نظام دادرسی آمریکا، با اتکا به اصل صلاحدید مطلق تعقیب و ساختار اتهامی، دادستان از اقتدار گسترده‌ای در قالب معامله اتهامی و برنامه‌های انحراف برخوردار است؛ امری که اگرچه کارآمدی و سرعت رسیدگی را ارتقا بخشیده، اما با تضعیف دادرسی علنی، ایجاد جبر ساختاری و به حاشیه رفتن منافع بزه‌دیده، چالش‌های بنیادینی برای دادرسی عادلانه پدید آورده است. در نقطه مقابل، سیاست جنایی ایران متأثر از اصل قانونی بودن تعقیب و موازین فقهی، رویکردی مضیق و محتاطانه اتخاذ نموده و اختیارات دادسرا را در قالب نهادهایی چون تعلیق تعقیب، بایگانی پرونده و میانجی‌گری، صرفاً به جرایم سبک و متوسط محدود ساخته است؛ رویکردی که ضمن مهار استبداد قضایی، به دلیل فقدان شیوه‌نامه‌های شفاف از کارکرد بازپرورانه کامل بازمانده است. پژوهش حاضر اثبات می‌نماید که مشروعیت مداخله دادستان در هر دو نظام، مشروط به رعایت مرزهای هنجاری از جمله احراز رضایت ارادی و آگاهانه متهم، منع رفتارهای ارعاب‌آمیز، تضمین حضور مؤثر وکیل مدافع و نظارت ماهوی دادگاه در مقام ناظر بی‌طرف است. در نهایت، تدوین دستورالعمل‌های رسمی جهت هدایت صلاحدید دادسرا، توسعه هدفمند سازوکارهای توافقیِ درمان‌مدار و تقویت تضمین‌های جبران خسارت بزه‌دیده به عنوان الگوی مطلوب تقنینی برای حقوق ایران پیشنهاد می‌شود.

واژگان کلیدی: *عدالت توافقی، دادستان، معامله اتهامی، صلاحدید تعقیب.*

نحوه استناددهی: آریان، مهدی.، رضایی، غلامحسین.، و هوشیار، مهدی. (۱۴۰۶). حدود و مبانی مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی در دادرسی‌های کیفری ایران و آمریکا. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۳)، ۱۸-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۷ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۴ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱۹ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

مقدمه

تحولات بنیادین در قلمرو سیاست جنایی و جرم‌شناسی واکنش اجتماعی طی دهه‌های اخیر، مبانی مشروعیت و کارکرد الگوهای کلاسیک دادرسی کیفری را با تردیدهای جدی مواجه ساخته است؛ الگوی سنتی و سزاگرایانه‌ای که بر فرض ضرورت تحمیل مجازات از طریق فرایند ترافعی، منازعه‌آمیز، پرهزینه و زمان‌بر استوار بود، در عمل با بحران‌هایی چون تراکم شدید پرونده‌های قضایی، اطاله دادرسی، افزایش فزاینده جمعیت کیفری زندان‌ها، ناکامی در بازپروری مرتکبان و به حاشیه رانده‌شدن نیازها و منافع مادی و معنوی بزه‌دیدگان روبه‌رو گردید (Roberts, 2021). در پاسخ به این نارسایی‌های ساختاری، جریان نوینی در دادرسی‌های کیفری معاصر شکل گرفت که هدف آن عبور از «عدالت تحمیلی و سرکوب‌گر» به سوی «عدالت توافقی و مشارکتی» است. عدالت توافقی به‌مثابه الگویی تکمیلی و گاه جایگزین برای دادرسی سنتی، با پذیرش اصل انعطاف‌پذیری و حاکمیت اراده در قلمرو حقوق عمومی، بستری را فراهم می‌آورد تا دعوای کیفری به‌جای طی مسیر صلب محاکمه، از طریق مذاکره، مصالحه، ترمیم خسارت، میانجی‌گری یا پذیرش مسئولیت با شرایط تعدیل‌شده فیصله یابد (Korobkin, 2018). در کانون ثقل این تحول پارادایمیک، جایگاه و نقش دادستان به‌عنوان متولی اقامه دعوای عمومی دستخوش دگرگونی بنیادین شده است؛ دادستان دیگر صرفاً یک مقام تعقیب‌کننده مکانیکی و مجری کور اصل قانونی بودن تعقیب نیست، بلکه به‌عنوان یک مدیر قضایی، تسهیل‌کننده فرایندهای ترمیمی و طرف اصلی مذاکرات کیفری ایفای نقش می‌کند (Bateni, 1992; Worrall, 2008). این موقعیت محوری، اختیارات گسترده‌ای را در قالب صلاحدیدهای دادستانی به وی اعطا می‌نماید تا بتواند با اتکا به اصل موقعیت داشتن یا اقتضای تعقیب، از ارجاع پرونده به دادگاه خودداری ورزد یا روند رسیدگی را به سمت سازوکارهای انحرافی هدایت کند (Noghrekar, 2009). با این حال، این تمرکز قدرت و مداخله گسترده دادستان در شکل‌گیری توافقات کیفری، واجد چالش‌ها و دغدغه‌های نظری و هنجاری بسیار عمیقی است؛ زیرا توسعه دامنه صلاحدید دادسرا ذاتاً با خطر عدول از اصول دادرسی عادلانه، نقض اصل برائت، مخدوش‌شدن شفافیت قضایی و تحمیل فشارهای ناروا یا اکراه ضمنی بر متهمان برای چشم‌پوشی از حق بر محاکمه علنی همراه است (Naji Zavareh, 2010)، به‌ویژه در شرایطی که نابرابری ساختاری قدرت میان نهاد دادستانی و متهمِ آسیب‌پذیر وجود دارد (Ghapancheh & Danesh-Nari, 2012). از این رو، بررسی تطبیقی دو نظام حقوقی با مبانی و ساختارهای دادرسی متفاوت، اهمیتی دوچندان می‌یابد. در نظام دادرسی کیفری ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مهد دادرسی اتهامی و نظام کامن‌لا، عدالت توافقی عمدتاً در قالب نهاد «معامله اتهامی» تجلی یافته است؛ نهادی که بر پایه صلاحدید بنیادین و کم‌نظیر دادستان استوار بوده و بیش از نود درصد پرونده‌های کیفری در این کشور از طریق مذاکره مستقیم میان دادستان و وکیل متهم در خصوص کاهش عنوان اتهام، تقلیل مجازات یا تعلیق مشروط مختومه می‌شود (Castberg, 2003; Neubauer, 2008). در نقطه مقابل، نظام حقوقی ایران به‌عنوان نظامی متعلق به خانواده حقوق نوشته و متأثر از فقه امامیه، به‌صورت سنتی بر اصل قانونی بودن تعقیب و غیرقابل مصالحه بودن حق‌الله و جنبه عمومی جرم تأکید داشته است (Akhoundi, 2009)؛ لکن مقنن در تحولات تقنینی متأخر، به‌ویژه با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی آن، رویکردی نوگرایانه اتخاذ نموده و با پیش‌بینی نهادهایی چون تعلیق تعقیب، بایگانی کردن پرونده، میانجی‌گری کیفری و ارجاع به صلح و سازش، دریچه‌هایی را به روی عدالت توافقی گشوده و اختیارات نهاد دادسرا را در تعدیل و تحدید تعقیب کیفری به رسمیت شناخته است (Parvaneh, 2008).

بر این اساس، مسئله اساسی و محوری این پژوهش آن است که مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی در نظام‌های کیفری ایران و آمریکا بر چه مبانی نظری و مشروعیت‌بخشی استوار است، این مداخله با چه حدود، موانع و تضمین‌های حقوقی در هر دو نظام مقید شده است، و

چگونه می‌توان با تحلیل تطبیقی این دو تجربه، الگویی منسجم، ضابطه‌مند و تضمین‌کننده حقوق بنیادین متهم و بزه‌دیده برای نظام دادرسی کیفری ایران تدوین نمود. در پاسخ به این پرسش‌ها، پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می‌سازد که هرچند مبانی مداخله دادستان در هر دو نظام ریشه در ضرورت‌های مدیریت سیاست جنایی، مصلحت عمومی، فردی‌سازی پاسخ‌های کیفری و لزوم کارآمدی ساختار قضایی دارد (Zarghami, 2016)، اما تفاوت بنیادین در ساختار دادرسی (تفتیشی ـ اتهامی در ایران و کاملاً اتهامی در آمریکا) سبب شده است که در آمریکا دادستان واجد صلاحدید مطلق در چارچوب معامله بازاری بر سر اتهام باشد که این امر خطرات جدی تضییع حقوق دفاعی را به همراه دارد (Hoffman, 2000; Moazenzadegan & Zarghamnejad, 2012)، در حالی که در ایران مداخله دادستان مشروط به قیود سخت‌گیرانه قانونی، محدود به جرایم کم‌اهمیت‌تر و عمدتاً منوط به تأیید یا نظارت مرجع دادگاه است (Moradinejad, 2005)؛ از این رو، استقرار یک الگوی متوازن از عدالت توافقی در ایران نیازمند آن است که ضمن توسعه هدفمند اختیارات دادسرا، مرزهای صلاحدید دادستانی به معیارهای عینی، حضور الزامی وکیل، رضایت آگاهانه و فارغ از فشار، شفافیت ثبت توافق‌ها و نظارت مؤثر قضایی مقید گردد تا مصلحت کارآمدی بر عدالت ماهوی و حقوق دفاعی غلبه نکند (Ghazanfari, 2011; Rajabi & Karimian, 2010).

این تحقیق با اتخاذ روش توصیفی ـ تحلیلی و از طریق مطالعه تطبیقی مبتنی بر گردآوری اسنادی و کتابخانه‌ای منابع، قوانین و رویه قضایی دو کشور به سامان رسیده است. ساختار نوشتار حاضر در این راستا سامان یافته است که ابتدا به بازخوانی مفهومی عدالت توافقی و تمایز دقیق آن از مفاهیم مجاوری چون عدالت ترمیمی و تبیین مبانی فلسفی و جرم‌شناختی اختیارات دادستان پرداخته می‌شود؛ سپس نمودها و مبانی قانونی مداخله دادستان در نظام‌های کیفری ایران و آمریکا به‌صورت جداگانه تشریح می‌گردد؛ در ادامه، حدود، آسیب‌ها و تضمین‌های ناظر بر مداخله دادستان از منظر اصول دادرسی عادلانه و نظارت قضایی به بوته نقد کشیده می‌شود؛ و در واپسین گام، با مقایسه انتقادی دستاوردهای دو نظام، راهکارها و پیشنهادهای انضمامی تقنینی و اجرایی برای اصلاح و تکوین الگوی بومی عدالت توافقی با محوریت دادسرا در حقوق کیفری ایران ارائه خواهد شد.

چارچوب مفهومی و مبانی نظری عدالت توافقی

عدالت توافقی

عدالت توافقی در ترمینولوژی حقوق کیفری نوین دلالت بر پارادایمی دارد که در آن فرایند حل‌وفصل دعوای کیفری و تعیین واکنش نسبت به پدیده مجرمانه، به‌جای اتکا بر تصمیم تحمیلی و یک‌جانبه مرجع قضایی در قالب صدور حکم محکومیت سنتی، بر پایه تراضی، مذاکره، مصالحه و انطباق اراده‌های کنشگران دعوا، یعنی نهاد تعقیب، متهم و در موارد مقتضی بزه‌دیده، سامان می‌یابد (Fisher & Ury, 2019). در این الگو، بزهکاری صرفاً به‌مثابه عصیان در برابر حاکمیت یا نقض هنجار انتزاعی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان بحرانی اجتماعی با آثار ملموس میان اشخاص نگریسته می‌شود که مدیریت آن از طریق سازوکارهای توافقی و مشارکتی واجد کارآمدی و مقبولیت اجتماعی بیشتری است (Shabani, 2018). ویژگی بنیادین عدالت توافقی، انعطاف‌پذیری در قواعد رسیدگی، پذیرش اراده طرفین در تعدیل پیامدهای کیفری و تبدیل دادرسی از میدانی برای سرکوب قهری به بستری برای مدیریت پاسخ‌دهی به جرم است؛ رویکردی که در آن سرعت، صرفه‌جویی در منابع عمومی قضایی و فردی‌سازی واکنش کیفری با رضایت طرفین محقق می‌گردد (Koushki, 2010). با این حال، به دلیل قرابت مفهومی و هم‌پوشانی‌های مصداقی، تبیین دقیق جایگاه این الگو نیازمند مرزبندی مفهومی آن با نهادهای مجاوری نظیر عدالت ترمیمی، معامله اتهامی و انحراف از تعقیب است تا از خلط مباحث نظری و خبط در کاربست‌های تقنینی جلوگیری شود.

در گام نخست، تفکیک عدالت توافقی از «عدالت ترمیمی» حائز اهمیت بنیادین است؛ چرا که گرچه هر دو نهاد بر عنصر توافق و عدم تحمیل یک‌سویه متکی هستند، اما از حیث خاستگاه فلسفی، اهداف غایی و طرفین اصلی فرایند تمایزات ساختاری دارند. عدالت ترمیمی پارادایمی ارزشی و آسیب‌محور است که تمرکز اصلی خود را بر التیام دردهای بزه‌دیده، جبران خسارت‌های مادی و معنوی، مسئولیت‌پذیری فعال بزهکار و اعاده صلح و توازن به جامعه محلی قرار می‌دهد و نهادهایی چون میانجی‌گری کیفری، کنفرانس‌های گروهی خانوادگی و حلقه‌های حل اختلاف جلوه‌های بارز آن هستند؛ بنابراین در عدالت ترمیمی، رابطه بزه‌دیده و بزهکار در کانون توجه قرار دارد و نقش نهادهای رسمی قضایی به حداقل ممکن می‌رسد (Roberts, 2021). در مقابل، عدالت توافقی مفهومی گسترده‌تر و غالباً با ماهیت مدیریتی و عمل‌گرایانه است که بر مبنای کارآمدی، تسریع دادرسی، کاهش هزینه‌ها و مدیریت بار کاری مراجع قضایی بنا شده است؛ در عدالت توافقی طرف اصلی توافق، نهاد تعقیب یا دادستان به نمایندگی از حاکمیت است و توافق می‌تواند صرفاً میان دادستان و متهم حتی بدون مداخله فعال یا رضایت مستقیم بزه‌دیده شکل گیرد (Jahanbakhshi, 2004)؛ از این رو، عدالت ترمیمی را می‌توان یکی از شاخه‌ها یا جلوه‌های اخلاق‌محور در منظومه کلان عدالت توافقی دانست، اما هر توافقی در دادرسی کیفری لزوماً ترمیمی نیست.

از سوی دیگر، تمایز میان عدالت توافقی و «معامله اتهامی» از حیث نسبت عموم و خصوص قابل تحلیل است؛ معامله اتهامی که به‌عنوان نماد اصلی دادرسی کیفری آمریکا شناخته می‌شود، سازوکاری قراردادی و عمل‌گرایانه میان دادستان و متهم است که در آن متهم با انصراف آگاهانه از حق بنیادین خود مبنی بر دادرسی ترافعی و محاکمه توسط هیئت منصفه، به اتهام انتسابی یا اتهامی سبک‌تر اقرار می‌نماید و در ازای آن از امتیازاتی چون تنزل درجه جرم، اسقاط برخی از عناوین اتهامی متعدد، یا تعهد دادستان به درخواست مجازاتی ملایم‌تر بهره‌مند می‌شود (Garner, 2004; Lehman & Phelps, 2005). بنابراین، معامله اتهامی تنها یکی از ابزارها و مصادیق اخص، فنی و به‌شدت بازاری‌شده عدالت توافقی در نظام‌های مبتنی بر سنت کامن‌لا و الگوی اتهامی است (Neubauer, 2008; Parsa & Sheidaian, 2017)، در حالی که عدالت توافقی چتری مفهومی و جهان‌شمول‌تر است که نهادهای متنوع‌تری را حتی در نظام‌های رومی ـ ژرمنی و حقوق نوشته دربرمی‌گیرد و الزاماً به مبادله اتهام در برابر اقرار محدود نمی‌شود، بلکه شیوه‌هایی چون تسلیم به مجازات قانونی تعدیل‌شده، میانجی‌گری یا سازوکارهای مبتنی بر شروط تعلیقی را نیز شامل می‌گردد.

در نهایت، مقایسه عدالت توافقی با نهاد «انحراف از فرایند کیفری» یا تعقیب‌زدایی نشان‌دهنده تفاوت در قلمرو و فرجام دادرسی است. انحراف از تعقیب دلالت بر سازوکارهایی دارد که به موجب آن پرونده کیفری با هدایت دادستان یا مرجع قضایی از مجرای رسمی و کیفری‌ساز دادرسی خارج شده و به سمت برنامه‌های درمانی، مشاوره‌ای، آموزشی، خدمات عام‌المنفعه یا سازوکارهای ترمیمی سوق داده می‌شود تا از برچسب‌خوردن متهم و ورود وی به سیستم مجازات رسمی جلوگیری گردد (Worrall, 2008). انحراف از تعقیب می‌تواند از طریق یک توافق دوجانبه میان دادستان و متهم شکل گیرد (انحراف توافقی) که در این حالت بخشی از قلمرو عدالت توافقی را تشکیل می‌دهد؛ با این حال، انحراف می‌تواند ماهیتی یک‌جانبه بر پایه اعمال صلاحدید مقام قضایی بدون نیاز به فرایند مذاکره و چانه‌زنی داشته باشد (نظیر بایگانی کردن مشروط پرونده توسط دادستان به دلیل موقعیت خاص متهم)، در حالی که عنصر قوام‌بخش و لاینفک عدالت توافقی، وجود تراضی، مذاکره و اراده متقابل طرفین دعوا بر سر شروط، تکالیف و پیامدهای پرونده کیفری است. با این اوصاف، عدالت توافقی به‌عنوان یک مفهوم مادر و کلان‌نظریه دادرسی نوین، دربرگیرنده تمامی شیوه‌هایی است که با تکیه بر اراده مشترک و مصالحه کنشگران دادرسی، راهکاری خارج

از الگوی سنتی محاکمه سرکوب‌گر ارائه داده و نهادهای ترمیمی، معاملاتی و انحرافات مشارکتی را به‌عنوان ابزارهای تحقق خود به کار می‌گیرد.

مداخله دادستان

مشروعیت‌بخشی به مداخله دادستان در فرایند عدالت توافقی و گذار او از نقش سنتی «تعقیب‌کننده صرف» به «مدیر و تنظیم‌کننده پاسخ‌های کیفری»، بر منظومه‌ای از مبانی فلسفی، جرم‌شناختی و اصول بنیادین حقوق دادرسی کیفری استوار است (Roberts, 2021). در کانون این مبانی، اصل «موقعیت داشتن» یا «اقتضای تعقیب» قرار دارد؛ اصلی که در تقابل با جزم‌گرایی حاکم بر اصل کلاسیک قانونی بودن تعقیب قد علم کرده است (Akhoundi, 2009). بر پایه اصل سنتی قانونی بودن، دادستان مکلف بود به‌محض احراز وقوع جرم و انتساب آن به مرتکب، بدون در نظر گرفتن شرایط، دعوای عمومی را به جریان انداخته و آن را تا صدور حکم نهایی تعقیب کند؛ رویکردی صلب و خودکار که نظام قضایی را به ماشینی مکانیکی برای تولید کیفر تبدیل می‌ساخت (Akhoundi, 2009). در نقطه مقابل، اصل اقتضای تعقیب این اختیار و صلاحیت تشخیصی را به مقام تعقیب اعطا می‌کند که مصلحت و تناسب تعقیب را در هر مورد خاص بسنجد و چنانچه منافع فردی یا اجتماعی تعقیب‌نکردن، تعلیق، یا انحراف پرونده به مسیرهای توافقی بیش از پیگیری سرکوب‌گرانه آن باشد، روند رسیدگی رسمی را متوقف سازد یا آن را به شروطی متکی به توافق طرفین مشروط نماید (Noghrekar, 2009; Zarghami, 2016). این صلاحدید، بستر حقوقی بنیادینی است که به دادستان اجازه می‌دهد بر سر نحوه خاتمه دادن به دعوا یا تعدیل اتهام با متهم و بزه‌دیده وارد تعامل و مذاکره شود (Worrall, 2008).

مبنای بنیادین دیگر در این عرصه، آموزه جرم‌شناختی «فردی‌سازی پاسخ‌های کیفری» است؛ آموزه‌ای که از مکتب دفاع اجتماعی و جرم‌شناسی بالینی سرچشمه می‌گیرد و بر این گزاره تأکید دارد که مجازات یا تدبیر اتخاذشده باید نه‌تنها با عمل مجرمانه، بلکه با شخصیت، پیشینه، انگیزه‌ها، وضعیت روانی، و ظرفیت اصلاح‌پذیری و بازاجتماعی‌شدن مرتکب متناسب باشد (Roberts, 2021). فرایندهای صلب دادرسی رسمی و کیفرهای قالبی مندرج در قوانین جزایی معمولاً از انعطاف لازم برای تطبیق با واقعیت‌های فردی مجرم ناتوان‌اند و ممکن است اجرای مجازات حبس یا حتی ثبت سابقه کیفری، مرتکب کم‌خطر یا اتفاقی را در چرخه برچسب‌زنی مجرمانه و جرم‌زایی ثانویه گرفتار کند (Roberts, 2021). مداخله توافقی دادستان در مراحل آغازین کشف جرم این امکان بی‌بدیل را فراهم می‌سازد که با شناخت مقتضیات شخصیتی متهم، شروطی اصلاح‌محور، درمانی یا جبرانی متناسب با نیازهای بازپروری وی وضع گردد؛ شروطی که از طریق توافق و با پذیرش داوطلبانه از سوی متهم محقق شده و اثربخشی بازدارندگی و تربیتی به‌مراتب عمیق‌تری نسبت به مجازات‌های تحمیلی خواهد داشت (Castberg, 2003).

علاوه بر این، مفهوم پویا و متحول «مصلحت عمومی» به‌عنوان یک اصل راهنما، جهت‌دهنده مداخلات توافقی دادستان است. دادستان به‌عنوان وکیل جامعه و پاسدار منافع عمومی، وظیفه دارد تا پیامدهای ناشی از تعقیب کیفری را در ترازوی مصلحت اجتماعی بسنجد (Noghrekar, 2009). تعقیب کورکورانه و بدون انعطاف در تمامی پرونده‌ها همواره به سود جامعه نیست؛ چه‌بسا در پاره‌ای از جرایم سبک یا دعاوی خانوادگی و محلی، پیگیری سرسختانه اتهام موجب تشدید کینه‌ها، گسست پیوندهای اجتماعی و نابودی کامل امکان اعاده صلح گردد، در حالی که تسهیل یک توافق میان‌فردی یا مشروط‌سازی تعقیب به جبران خسارت‌های وارده به بزه‌دیده، آرامش پایدارتری را به جامعه بازمی‌گرداند (Roberts, 2021). از این رو، مصلحت عمومی ایجاب می‌کند که نهاد تعقیب بتواند با در نظر گرفتن حفظ نظم، ترمیم

آسیب‌های بزه‌دیده و التیام بافت اجتماعی متأثر از جرم، پاسخ‌های توافقی را به‌عنوان اولویتی مبتنی بر خیر عمومی جایگزین تنبیه سرکوب‌گرانه نماید (Noghrekar, 2009).

در نهایت، مبنای عمل‌گرایانه و ساختاری دیگری که مداخله دادستان را توجیه و ناگزیر می‌سازد، ضرورت «کارآمدی قضایی و مدیریت منابع» در مواجهه با تورم کیفری فزاینده و بحران تراکم پرونده‌ها در مراجع قضایی است (Roberts, 2021). ساختار عدالت کیفری با منابع مالی، نیروی انسانی و زمان محدودی مواجه است و چنانچه تمامی دعاوی کیفری، فارغ از میزان اهمیت و شدت، الزاماً به مراحل وقت‌گیر و پرهزینه تحقیقات مقدماتی کامل، جلسات محاکمه علنی و فرایندهای طولانی تجدیدنظرخواهی سوق داده شوند، دستگاه قضایی دچار انباشتگی، اطاله دادرسی، فرسایش نیروها و در نهایت افت شدید کیفیت رسیدگی به جرایم سنگین و سازمان‌یافته خواهد شد (Akhoundi, 2009). مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی به‌مثابه یک فیلتر هوشمند عمل می‌کند که حجم عظیمی از جرایم خرد، کم‌اهمیت و متوسط را از بدنه دادرسی رسمی خارج می‌سازد و توان و منابع نظام کیفری را برای تعقیب و سرکوب جنایات خطیر ذخیره می‌نماید (Hoffman, 2000; Worrall, 2008). بدین‌ترتیب، کارآمدی قضایی نه صرفاً یک محاسبه اقتصادی، بلکه ابزاری برای حفظ سلامت ساختار دادرسی و تحقق عدالتی سریع، در دسترس و مؤثر است که مشروعیت مداخله فعال دادستان در فرایندهای توافقی را تثبیت می‌کند (Castberg, 2003).

مبانی و جلوه‌های مداخله دادستان در حقوق ایران و آمریکا

نظام کیفری ایران: جایگاه اصل قانونی بودن، سازوکارهای توافقی

نظام دادرسی کیفری ایران به‌عنوان نظامی متعلق به خانواده نوشته و ریشه‌دار در فقه امامیه، به‌طور سنتی بر محوریت «اصل قانونی بودن تعقیب» استوار بوده است؛ اصلی که نهاد تعقیب و مقام‌های قضایی دادسرا را مکلف می‌ساخت به‌محض احراز وقوع رفتار مجرمانه و فراهم بودن شرایط عمومی انتساب، بدون در نظر گرفتن ملاحظات مبتنی بر مصلحت یا امکان‌پذیری مصالحه، جریان تعقیب را به‌صورت خودکار تا صدور تصمیم نهایی یا ارجاع به دادگاه به پیش ببرند (Akhoundi, 2009; Moradinejad, 2005). در این چارچوب صلب، هرگونه انصراف، تعلیق یا تخفیف در پیگیری دعوای عمومی جز در موارد محدودِ پیش‌بینی‌شده برای جرایم قابل گذشت با تحقق رضایت شاکی خصوصی، ناممکن و عدول از وظیفه حاکمیتی پاسداری از نظم عمومی و حدود الهی تلقی می‌گردید (Akhoundi, 2009). با این وجود، مواجهه عملی دستگاه قضایی با پدیده‌هایی چون تورم روزافزون کیفری، افزایش انفجاری جمعیت زندان‌ها، اطاله دادرسی و عدم تحقق کارکرد بازپروری مجازات‌ها، مقنن ایرانی را بر آن داشت تا در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی آن، تحولی ملموس در نگرش تقنینی ایجاد کند و با پذیرش ضابطه‌مند «اصل موقعیت داشتن تعقیب»، پنجره‌هایی بنیادین را به روی سازوکارهای «عدالت توافقی» بگشاید؛ تحولی که به موجب آن دادستان و بازپرس دیگر صرفاً مجریان منفعل قانون نبوده، بلکه اختیارات هدایت‌گرانه و مداخله‌گرانه‌ای برای مدیریت منعطف پرونده‌های کیفری به دست آورده‌اند (Parvaneh, 2008).

یکی از برجسته‌ترین نمودهای عدالت توافقی با مداخله دادستان در حقوق ایران، نهاد «تعلیق تعقیب» مندرج در ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری است؛ بر اساس این مقرره، در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها فاقد جنبه حق‌الناسی صرف بوده یا شاکی خصوصی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، دادستان می‌تواند در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری متهم، پس از اخذ موافقت کتبی و ارادی وی، قرار تعلیق تعقیب را برای مدت شش ماه تا دو سال صادر نماید (Akhoundi, 2009; Parvaneh, 2008). خصیصه توافقی این نهاد در آن است که اجرای تعلیق، منوط به تراضی و تعهد متهم به اجرای دستورهای تکلیفی و اصلاحی دادستان از قبیل گذراندن

دوره‌های آموزشی، جبران خسارت‌های وارده به بزه‌دیده، اقامت یا عدم اقامت در نقطه معین، یا انجام خدمات عمومی است؛ فرایندی که در صورت پایبندی متهم به تعهدات مرضی‌الطرفین، به صدور قرار موقوفی تعقیب قطعی منتهی شده و متهم را از برچسب‌خوردن محکومیت کیفری رها می‌سازد (Zarghami, 2016). در امتداد این رویکرد، ماده ۸۰ همین قانون نهاد «بایگانی کردن پرونده» را در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت پیش‌بینی کرده است که هرچند اعمال آن نیازمند تراضی فعال به شکل دستورهای تکلیفی نیست، اما منوط به گذشت شاکی و جبران خسارت یا فقدان شاکی بوده و دادستان با احراز اصلاح‌پذیری متهم و مصلحت جامعه، پرونده را از چرخه رسمی رسیدگی خارج می‌نماید (Parvaneh, 2008).

جلوه بنیادین و مشارکت‌محور دیگر از عدالت توافقی در دادرسی کیفری ایران، تأسیس رسمی نهاد «میانجی‌گری کیفری» در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه اجرایی مربوط به آن است؛ به موجب این حکم قانونی، در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل گذشت باشند و حتی در پاره‌ای از جرایم غیرقابل گذشتِ سبک با احراز شرایط قانونی، مقام قضایی دادسرا (دادستان یا بازپرس) می‌تواند با رضایت صریح متهم و بزه‌دیده، موضوع را برای حصول سازش، مصالحه و تعیین شیوه‌های جبران خسارت به شورای حل اختلاف یا اشخاص و مؤسسات میانجی‌گر ارجاع دهد و مهلتی حداکثر سه‌ماهه (قابل تمدید برای سه ماه دیگر) برای این فرایند تعیین کند (Zarghami, 2016). نقش دادستان در این فرایند، مدیریت بستر توافق، نظارت بر انطباق شروط مصالحه با موازین قانونی و اخلاقی، و در نهایت صدور قرار مقتضی (مانند موقوفی یا تعلیق تعقیب) بر پایه گزارش توافق است که این امر پیوند عمیقی میان عدالت توافقی و الگوهای عدالت ترمیمی برقرار می‌سازد (Roberts, 2021). علاوه بر این، در مراحل بعد از دادسرا نیز سازوکارهایی با ماهیت توافقی نظیر «تسلیم به رأی» در ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده که به متهم اجازه می‌دهد با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی و پذیرش حکم نخستین، تا یک‌چهارم از مجازات تعیین‌شده تخفیف بگیرد که این خود نمودی از تبادل سرعت در قطعیت حکم با امتیاز کاهش کیفر در نظام کیفری ایران است (Akhoundi, 2009). مجموع این احکام نشان می‌دهد که حقوق کیفری ایران، ضمن پاسداری از چارچوب کلی اصل قانونی بودن، با ایجاد استثنائات قاعده‌مند و اعطای اختیارات مشروط به دادستان در جرایم خرد و متوسط، گام‌های استواری در جهت گذار به عدالت توافقی ضابطه‌مند برداشته است (Parvaneh, 2008).

نظام کیفری آمریکا: اصل صلاحدید تعقیب، معامله اتهامی و برنامه‌های انحراف

نظام دادرسی کیفری ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بارزترین نمونه نظام‌های مبتنی بر سنت کامن‌لا و الگوی دادرسی اتهامی، بر پایه موقعیت مسلط و بنیادین «اصل صلاحدید تعقیب» استوار است (Castberg, 2003; Worrall, 2008). در این ساختار حقوقی، دادستان‌ها از استقلال عملکردی و اختیارات نامحدود یا بسیار موسعی در تمام مراحل پیش از محاکمه برخوردارند؛ به این معنا که دادستان با اتکا به انحصار تعقیب کیفری، صلاحیت انحصاری و غیرقابل اعتراضی در تصمیم‌گیری راجع به تعقیب یا عدم تعقیب یک رفتار مجرمانه، انتخاب نوع و تعداد عناوین اتهامی، تشدید یا تقلیل آنها، و حتی انصراف کامل از پیگیری پرونده داراست (Worrall, 2008). این صلاحدید مطلق، دادستان آمریکایی را به قدرتمندترین بازیگر و مدیر کلان نظام عدالت کیفری تبدیل کرده است، به‌طوری‌که اراده و تصمیم او بستر حقوقی لازم را برای شکل‌گیری و پیشبرد الگوهای گوناگون عدالت توافقی به‌عنوان شیوه غالب و معمول فیصله دادن به پرونده‌ها فراهم می‌آورد (Hoffman, 2000).

محوری‌ترین و فراگیرترین نمود عدالت توافقی در حقوق کیفری آمریکا، نهاد «معامله اتهامی» است؛ سازوکاری مبتنی بر منطق قرارداد و بازار که در آن بیش از نود تا نود و پنج درصد از کل پرونده‌های کیفری در سطوح ایالتی و فدرال، بدون ورود به مرحله محاکمه علنی و رسیدگی توسط هیئت منصفه مختومه می‌شوند (Hoffman, 2000; Neubauer, 2008). معامله اتهامی به‌طور کلی در سه قالب اساسی تجلی می‌یابد: نخست «معامله راجع به عنوان اتهام» که طی آن دادستان در ازای پذیرش گناهکاری از سوی متهم، اتهامات متعدد را تجمیع، برخی را ساقط، یا عنوان جرم را به جرمی با درجه مجازات خفیف‌تر تنزل می‌دهد؛ دوم «معامله راجع به مجازات» که در آن دادستان متعهد می‌شود در برابر اقرار متهم، از دادگاه تقاضای مجازاتی ملایم‌تر، تعلیقی، یا درون‌جامعه‌ای بنماید و یا با عدم درخواست تشدیدهای قانونی، سقف کیفر را محدود سازد؛ و سوم «معامله راجع به وقایع و ادله» که در آن طرفین بر سر ارائه یا عدم ارائه بخش‌هایی از وقایع پرونده به دادگاه به توافق می‌رسند تا مانع از اعمال ضمانت‌اجراهای سنگین‌تر گردند (Garner, 2004; Lehman & Phelps, 2005). در این فرایند، دادستان با تکیه بر ابزار اتهام‌زنی مضاعف یا تهدید به درخواست سنگین‌ترین مجازات‌های ممکن در صورت رفتن به دادگاه، اهرم فشار قدرتمندی برای ترغیب متهم به مصالحه و تسریع در حل‌وفصل دعوا در اختیار دارد (Hoffman, 2000).

در کنار معامله اتهامی، جلوه تکاملی و اصلاح‌محور دیگری از عدالت توافقی در نظام کیفری آمریکا تحت عنوان «برنامه‌های انحراف از تعقیب» یا دادگاه‌های حل مسئله توسعه یافته است (Castberg, 2003). در این چارچوب، دادستان با اعمال صلاحدید خود و با توافق متهم، روند دادرسی رسمی را پیش از طرح رسمی اتهام یا پیش از صدور حکم نهایی متوقف می‌سازد و متهم را به برنامه‌های درمانی، توان‌بخشی، بازآموزی، خدمات عام‌المنفعه، یا دادگاه‌های تخصصی مانند «دادگاه‌های درمان اعتیاد» و «دادگاه‌های سلامت روان» هدایت می‌کند (Hoffman, 2000). خصیصه بنیادین این برنامه‌ها، ماهیت قراردادی و مشروط آنهاست؛ به این ترتیب که متهم تعهد می‌نماید الزامات و شروط اصلاحیِ تعیین‌شده توسط دادستان یا نهادهای همکار را در یک بازه زمانی معین به‌نحو کامل اجرا کند و در مقابل، دادستان متعهد می‌شود که در صورت انجام موفقیت‌آمیز این تکالیف، اتهامات را به‌طور کامل مختومه و سابقه اتهامی را پاک نماید، اما در صورت نقض تعهدات، فرایند تعقیب کیفری از سر گرفته خواهد شد (Castberg, 2003). این برنامه‌ها به دادستان اجازه می‌دهند تا فراتر از مجازات‌گرایی صرف، کارکردی درمانی و پیشگیرانه ایفا نموده و پاسخی متناسب با زمینه‌های روانی و اجتماعی بزهکاری به متهم ارائه دهد (Worrall, 2008).

حدود، محدودیت‌ها و تضمین‌های دادرسی عادلانه

محدودیت‌های ماهوی و شکلی دادستان (قلمرو جرایم، رضایت ارادی و آگاهانه، منع اکراه، حق برخورداری از وکیل)

اعطای صلاحدید و اختیارات موسع به نهاد تعقیب در فرایندهای عدالت توافقی، علی‌رغم تمامی مزایای کارکردی و مدیریتی آن، بدون ترسیم مرزهای دقیق هنجاری می‌تواند به نقض بنیادین حقوق دفاعی متهم، حاکمیت استبداد قضایی و فروپاشی استانداردهای دادرسی عادلانه منجر شود (Naji Zavareh, 2010)؛ از این رو، نظام‌های دادرسی کیفری مجموعه‌ای از «محدودیت‌های ماهوی و شکلی» را بر تصمیم‌ها و مداخلات دادستان تحمیل کرده‌اند تا از تعادل میان کارآمدی قضایی و صیانت از حقوق اساسی افراد اطمینان حاصل گردد (Ghapancheh & Danesh-Nari, 2012). نخستین و بنیادین‌ترین محدودیت ماهوی، تحدید «قلمرو و نوع جرایم مشمول سازوکارهای توافقی» است. در غالب نظام‌های حقوقی، اختیارات دادستان برای ورود به توافق به تمامی جرایم تسری ندارد؛ بلکه قانون‌گذار با تفکیک میان درجات مختلف بزهکاری، حوزه مداخله توافقی را محدود می‌سازد (Koushki, 2010). در نظام‌هایی مانند ایران، این محدودیت بسیار صریح و مضیق است

و سازوکارهای انحرافی و توافقی دادسرا (نظیر تعلیق تعقیب یا میانجی‌گری) صرفاً به جرایم تعزیری سبک و متوسط (درجات شش تا هشت) منحصر شده و جنایات خطیر، جرایم سازمان‌یافته، علیه امنیت، یا واجد مجازات‌های سلب‌کننده حیات، حدود و قصاص ذاتاً از قلمرو صلاحدید دادستان خارج هستند (Akhoundi, 2009; Moradinejad, 2005)؛ رویکردی که تضمین می‌کند منافع عمومی و ارزش‌های بنیادین جامعه در جرایم شدید دستخوش تساهل یا تبادل واقع نشود. حتی در نظام کیفری آمریکا که معامله اتهامی از حیث نظری در تمام سطوح جرایم جاری است، محدودیت‌های ساختاری و دستورالعمل‌های دادستانی بر عدم امکان مصالحه در جرایم خاص یا الزام به تبعیت از حداقل مجازات‌های قانونی اجباری حاکم است (Worrall, 2008). محدودیت بنیادین دیگر که جوهره مشروعیت توافق را تشکیل می‌دهد، لزوم احراز «رضایت ارادی، آگاهانه و آزادانه متهم» است. از آنجا که متهم در فرایند عدالت توافقی با پذیرش شروط یا اقرار به اتهام، از مهم‌ترین حقوق بنیادین خود از جمله اصل برائت، حق بر محاکمه علنی، حق بر سکوت و حق بر ارائه ادله دفاعی چشم‌پوشی می‌نماید، این انصراف زمانی واجد اثر حقوقی است که متهم با ادراک کامل از ماهیت اتهام، شروط توافق، عواقب حقوقی، آثار ثانویه (نظیر سابقه کیفری یا محرومیت‌های اجتماعی) و مجازات‌های احتمالی، اراده خود را ابراز کرده باشد (Garner, 2004; Lehman & Phelps, 2005)؛ در نتیجه، هرگونه ابهام در تفهیم مفاد توافق توسط دادستان، بطلان فرایند را در پی خواهد داشت (Naji Zavareh, 2010).

در امتداد شرط رضایت آزادانه، اصل «منع اکراه، تهدید و اعمال فشار ناروا» به‌عنوان یک محدودیت حیاتی بر دادستان تحمیل می‌شود. به دلیل برتری ساختاری و در اختیار داشتن ابزارهای اعمال قدرت، دادستان ممکن است متهم را با تهدید به طرح اتهامات سنگین نامتناسب، بازداشت‌های طولانی‌مدت، یا تقاضای حداکثر مجازات قانونی تحت فشار روانی شدیدی قرار دهد تا وی ناگزیر به پذیرش شرایط توافق شود؛ پدیده‌ای که در دکترین حقوقی تحت عنوان «جبر ساختاری در معامله اتهامی» شناخته می‌شود (Hoffman, 2000; Worrall, 2008). نظام‌های دادرسی با وضع قواعد بازدارنده، سوءاستفاده دادستان از اهرم قدرت، وعده‌های کذب، تهدید به تلافی در صورت رد توافق و سوءنیت تعقیبی را ممنوع کرده و توافقات ناشی از ارعاب را بی‌اعتبار می‌دانند تا از اقرار متهمان بی‌گناه صرفاً به انگیزه فرار از مجازات‌های سنگین‌ترِ محاکمه جلوگیری شود (Worrall, 2008). در نهایت، محوری‌ترین تضمین شکلی و بازدارنده در برابر یکه‌تازی دادستان، «حق برخورداری از مشاوره و حضور مؤثر وکیل مدافع» در تمام مراحل مذاکره و انعقاد توافق است (Ghazanfari, 2011). حضور وکیل نه‌تنها تعادل قدرت را میان دادستان و متهمِ آسیب‌پذیر برقرار می‌سازد، بلکه متهم را از دریافت مشاوره‌های تخصصی، آگاهی از نقاط ضعف ادله دادسرا، ارزیابی شانس موفقیت در دادرسی علنی و سنجش دقیق مزایا و معایب پذیرش توافق بهره‌مند می‌سازد (Fisher & Ury, 2019)؛ عدم حضور وکیل یا محروم‌سازی متهم از دسترسی به دفاع تخصصی در فرایند عدالت توافقی، نقض آشکار اصول دادرسی عادلانه و موجب بطلان هرگونه توافق یا قرار دادستانی مبتنی بر آن خواهد بود (Naji Zavareh, 2010).

سازوکارهای نظارت قضایی و حمایت از حقوق بزه‌دیده (نقش دادگاه در تأیید توافق و صیانت از منافع بزه‌دیده)

مشروعیت و اعتبار نهایی هرگونه توافق حاصله در فرایند دادرسی کیفری، منوط به خروج آن از قلمرو اراده انحصاری طرفین و انطباق با معیارهای نظارت قضایی و حقوق بزه‌دیده است (Roberts, 2021)؛ امری که از تنزل عدالت کیفری به یک معامله صرفاً دوجانبه و خصوصی میان دادستان و متهم جلوگیری می‌نماید (Roberts, 2021). در این چارچوب، «نظارت قضایی دادگاه» به‌عنوان ضامن صحت فرایند و عالی‌ترین مرجع ارزیابی شروط مصالحه عمل می‌کند (Worrall, 2008). دادگاه در مقام ناظر بی‌طرف، صلاحیت دارد تا پیش از تأیید و تنفیذ توافق، به بازرسی دقیق مبانی و مفاد آن بپردازد؛ دادرس با برگزاری جلسه استماع، ضمن احراز انطباق توافق با موازین قانونی و

سیاست‌های تقنینی، مستقیماً از ارادی بودن اراده متهم، عدم وجود اکراه یا فریب از سوی نهاد تعقیب، تفهیم کامل حقوق و پیامدها، و وجود پایه‌های عینی و دلایل موجه اتهامی اطمینان حاصل می‌کند (Castberg, 2003). دادگاه هیچ‌گونه التزام و اجبار ماهوی به پذیرش بی‌چون‌وچرای توافقات دادستان ندارد و چنانچه شرایط مصالحه را متضمن تساهل غیرموجه، ارفاق نامتناسب با شدت جرم و اوضاع و احوال بزهکار، یا برعکس، متضمن تحمیل مجازاتی ناعادلانه و مغایر با مصالح عمومی بیابد، از تأیید آن امتناع ورزیده و پرونده را به مجرای عادی دادرسی بازمی‌گرداند (Hoffman, 2000).

در کنار نظارت قضایی بر اراده متهم و انضباط دادرسی، بنیادین‌ترین چالش اخلاقی و حقوقی در الگوی عدالت توافقی، خطر به حاشیه رانده‌شدن و نادیده‌انگاری منافع و حقوق «بزه‌دیده» است (Roberts, 2021). به دلیل آنکه توافق میان دادستان به‌عنوان نماینده جامعه و متهم به‌عنوان مرتکب صورت می‌پذیرد، قربانی جرم در معرض تبدیل‌شدن به یک ناظر منفعل قرار می‌گیرد (Roberts, 2021)؛ از این رو، نظام‌های نوین دادرسی کیفری تدابیر مؤکد تنزل عدالت کیفری به یک معامله صرفاً دوجانبه و خصوصی میان دادستان و متهم جلوگیری می‌نماید. در این چارچوب، «نظارت قضایی دادگاه» به‌عنوان ضامن صحت فرایند و عالی‌ترین مرجع ارزیابی شروط مصالحه عمل می‌کند. دادگاه در مقام ناظر بی‌طرف، صلاحیت دارد تا پیش از تأیید و تنفیذ توافق، به بازرسی دقیق مبانی و مفاد آن بپردازد؛ دادرس با برگزاری جلسه استماع، ضمن احراز انطباق توافق با موازین قانونی و سیاست‌های تقنینی، مستقیماً از ارادی بودن اراده متهم، عدم وجود اکراه یا فریب از سوی نهاد تعقیب، تفهیم کامل حقوق و پیامدها، و وجود پایه‌های عینی و دلایل موجه اتهامی اطمینان حاصل می‌کند. دادگاه هیچ‌گونه التزام و اجبار ماهوی به پذیرش بی‌چون‌وچرای توافقات دادستان ندارد و چنانچه شرایط مصالحه را متضمن تساهل غیرموجه، ارفاق نامتناسب با شدت جرم و اوضاع و احوال بزهکار، یا برعکس، متضمن تحمیل مجازاتی ناعادلانه و مغایر با مصالح عمومی بیابد، از تأیید آن امتناع ورزیده و پرونده را به مجرای عادی دادرسی بازمی‌گرداند.

تحلیل تطبیقی، آسیب‌شناسی و ارائه الگوی پیشنهادی برای ایران

وجوه اشتراک، افتراق و آسیب‌های رویه‌ای در دو نظام (خطر سوءاستفاده از قدرت، تضعیف دادرسی علنی و نابرابری طرفین)

تطبیق رویکرد دو نظام دادرسی کیفری ایران و ایالات متحده در قلمرو عدالت توافقی، نمایانگر وجوه اشتراک ماهوی در اهداف و غایات کاربردی، و در عین حال تفاوت‌های ساختاری عمیق در فلسفه حقوقی و نحوه پیاده‌سازی این نهاد است. در بعد اشتراکات، هر دو نظام تحت فشار فزاینده ناشی از تورم کیفری و تراکم پرونده‌ها، ناگزیر به پذیرش منطق مدیریت قضایی، تسریع در رسیدگی، کاهش هزینه‌های دادرسی و پرهیز از آثار برچسب‌زننده مجازات‌های سنتی حبس‌محور روی آورده‌اند؛ در این راستا، اعطای درجه‌ای از اختیار و صلاحدید به دادستان به‌عنوان محور فیصله بخشیدن زودهنگام به دعاوی کیفری، در هر دو الگو به‌عنوان ابزاری جهت دستیابی به کارآمدی پذیرفته شده است (Roberts, 2021; Worrall, 2008). با این حال، وجوه افتراق دو نظام بنیادین است؛ در نظام دادرسی آمریکا، عدالت توافقی مبتنی بر بازارگرایی قضایی، صلاحدید گسترده دادستان و شمول تقریباً نامحدود معامله اتهامی بر بخش عمده‌ای از جرایم است (Lehman & Phelps, 2005)، در حالی که نظام کیفری ایران متأثر از سنت رومی ـ ژرمنی و فقه امامیه، همچنان پایبندی ساختاری خود به اصل قانونی بودن تعقیب را حفظ کرده و سازوکارهای توافقی را به‌صورت مضیق، استثنایی، مشروط و منحصر به جرایم تعزیری سبک و متوسط سازمان‌دهی نموده است (Akhoundi, 2009; Parvaneh, 2008).

تحلیل آسیب‌شناختی رویه قضایی در هر دو نظام نشان می‌دهد که توسعه عدالت توافقی، علی‌رغم منافع اجرایی، حامل مخاطرات هنجاری جدی برای اصول بنیادین دادرسی عادلانه است (Naji Zavareh, 2010). نخستین آسیب مشترک، «خطر سوءاستفاده از قدرت و اعمال اهرم‌های فشار ناروا توسط نهاد تعقیب» است؛ برتری ساختاری دادستان در دسترسی به منابع، اطلاعات پرونده و امکان طرح اتهامات متعدد و سنگین‌تر، وی را در موضعی نابرابر نسبت به متهم قرار می‌دهد و زمینه را برای تحمیل توافقات ناعادلانه تحت عنوان «جبر ساختاری» فراهم می‌سازد، به‌طوری‌که حتی متهمان دارای ادله دفاعی قوی یا بی‌گناه نیز صرفاً از بیم محکومیت به مجازات‌های سنگین در دادرسی سنتی، به پذیرش شروط یا اقرار ناگزیر شوند (Hoffman, 2000). آسیب دوم، «تضعیف بنیادین اصل علنی بودن دادرسی و نظارت عمومی» است؛ انتقال کانون تصمیم‌گیری از صحن علنی دادگاه به جلسات غیرعلنی و پشت درهای بسته دادسرا، ضمن کاهش شفافیت قضایی، کارکرد پیشگیرانه و بازدارندگی عام دادرسی کیفری را فرسایش داده و قضاوت عمومی درباره عدالت رویه‌ای را مخدوش می‌سازد (Ghapancheh & Danesh-Nari, 2012). در نهایت، آسیب سوم متوجه «تشدید نابرابری ماهوی میان طرفین دعوا» و به حاشیه رفتن اصل تناسب جرم و مجازات است؛ در این فرایند، متهمان برخوردار از توان مالی و دسترسی به وکلای متبحر، از فرصت‌های توافقی بسیار مساعدتری نسبت به اقشار ضعیف بهره‌مند می‌شوند و بدین‌ترتیب، نتیجه عدالت کیفری بیش از آنکه بازتاب‌دهنده شدت رفتار مجرمانه و درجه تقصیر بزهکار باشد، به توانایی چانه‌زنی و موقعیت اجتماعی متهم وابسته می‌گردد (Koushki, 2010; Neubauer, 2008).

الگوی مطلوب و پیشنهادهای تقنینی و اجرایی برای حقوق ایران (ضابطه‌مندسازی صلاحدید دادسرا و توسعه هدفمند ابزارهای توافقی)

گذار نظام دادرسی کیفری ایران به سوی الگوی مطلوب عدالت توافقی نیازمند بازطراحی هوشمندانه و تدوین راهکارهای جامع تقنینی و اجرایی است که ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های تسریع و مدیریت قضایی، مانع از انحراف دادسرا به سمت رفتارهای فرامعیار و نقض استانداردهای دادرسی عادلانه گردد (Noghrekar, 2009). در گام نخست، محوری‌ترین راهکار تقنینی، «ضابطه‌مندسازی شفاف و ضابطه‌مند ساختن صلاحدید دادستان» است؛ در حال حاضر، اعمال سازوکارهای توافقی توسط مقام تعقیب در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ واجد معیارهای تا حدودی کلی است، از این رو اصلاح قانون جهت الزام دادسرا به صدور دستورالعمل‌های رسمی، شفاف و ضابطه‌مند ضروری به نظر می‌رسد تا ملاک‌های ورود به توافق، شیوه ارزیابی شخصیت متهم و نحوه احراز مصلحت عمومی کاملاً شفاف شده و از رفتارهای سلیقه‌ای یا نابرابر جلوگیری به عمل آید (Akhoundi, 2009). در بعد توسعه ساختاری، «گسترش هدفمند و نظام‌مند ابزارهای توافقی و انحرافی» با تأکید بر جنبه‌های ترمیم‌محور و اصلاحی پیشنهاد می‌شود. این امر مستلزم اصلاح قوانین موجود جهت توسل بیشتر به نهادهای نوین مانند «تعلیق تعقیب مشروط»، «بایگانی ساختارمند پرونده» و «توسعه دادگاه‌های درمان‌مدار و تخصصی» در مرحله دادسرا است (Zarghami, 2016). قانون‌گذار می‌تواند اختیارات دادستان را برای تعلیق تعقیب در جرایم تعزیری درجه پنج تا هشت به شرط ورود متهم به برنامه‌های بازپروری، خدمات عام‌المنفعه، یا پروژه‌های درمان اعتیاد و کنترل خشم گسترش دهد؛ به‌گونه‌ای که تمرکز اصلی نهاد تعقیب از کیفرگرایی صرف به سمت پاسخ‌های درمان‌مدار و کاهش نرخ تکرار جرم معطوف گردد (Roberts, 2021).

سومین پیشنهاد بنیادین، «تقویت و تعمیق نقش نظارت قضایی دادگاه و صیانت پیشگیرانه از حقوق متهم و بزه‌دیده» است. از منظر تقنینی، هرگونه قرار یا توافق حاصل در دادسرا نباید صرفاً ناشی از اراده یک‌جانبه دادستان باشد، بلکه لزوم اخذ «تأییدیه و صادر شدن برگه تنفیذ قضایی از سوی دادگاه کیفری ذی‌صلاح» باید به‌عنوان یک الزام شکلی عام پیش‌بینی شود (Naji Zavareh, 2010). دادگاه در این فرایند ملزم است طی یک جلسه استماع کوتاه‌مدت، از اختیاری و آگاهانه بودن موافقت متهم، حضور و مشاوره مؤثر وکیل مدافع، و همچنین «جلب

رضایت یا جبران کامل و عادلانه خسارات بزه‌دیده» اطمینان حاصل کند (Roberts, 2021). درج الزام صریح به جبران ضرر و زیان بزه‌دیده به‌عنوان شرط لایتجزای هرگونه توافق دادستان، تضمین می‌کند که حقوق شاکی خصوصی قربانی ساختارهای چانه‌زنی دوجانبه میان دادسرا و متهم نگردد (Roberts, 2021). در نهایت، از حیث راهکارهای اجرایی و زیرساختی، «ایجاد و تقویت نهادهای پشتیبان و میانجی‌گری تخصصی در بدنه دادسرا» حائز اهمیت است. تشکیل شوراها یا مراکزی مستقل تحت عنوان «واحدهای تخصصی میانجی‌گری و انحراف از تعقیب» در کنار دادسراها با بهره‌گیری از مددکاران اجتماعی، روان‌شناسان و حقوق‌دانان، موجب می‌شود که فرایند توافق از مذاکرات صرفاً قضایی به سمت بررسی‌های کارشناسی و ریشه‌ای بزهکاری هدایت شود (Fisher & Ury, 2019). هم‌زمان، ایجاد یک سامانه الکترونیکی شفاف جهت ثبت و پایش تمامی توافقات و قرارهای تعلیق تعقیب در سطح کشوری، امکان نظارت مستمر نظارت انتظامی قضات و دیوان عالی کشور را فراهم آورده و از بروز هرگونه تبانی، نابرابری منطقه‌ای، یا سوءاستفاده از اختیارات در رویه قضایی جلوگیری خواهد نمود (Parvaneh, 2008).

نتیجه‌گیری

پژوهش تطبیقی حاضر پیرامون حدود و مبانی مداخله دادستان در فرایندهای عدالت توافقی نشان می‌دهد که هر دو نظام دادرسی کیفری ایران و ایالات متحده آمریکا، علی‌رغم خاستگاه‌های حقوقی و ساختارهای هنجاری متفاوت، تحت تأثیر ضرورت‌های ناشی از تراکم بی‌سابقه پرونده‌ها، تورم کیفری و لزوم ارتقای کارآمدی قضایی، به سمت کاهش توسل به مدل کلاسیک و محاکمه‌محور دادرسی کیفری گام برداشته‌اند. با این حال، تفاوت ماهوی دو نظام در مبنا و قلمرو این مداخله نهفته است؛ نظام حقوقی آمریکا با تکیه بر صلاحدید مطلق نهاد تعقیب و حاکمیت منطق قراردادگرایانه در قالب معامله اتهامی، دادستان را به محوری‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده و تعیین‌کننده سرنوشت کیفری بدل ساخته است، در حالی که قانون‌گذار کیفری ایران متأثر از سنت قانونی بودن تعقیب و موازین فقهی، مداخله دادستان را در چارچوبی استثنایی، مشروط و محدود به جرایم سبک و متوسط سازمان‌دهی نموده و نقش دادسرا را در قالب ابزارهایی چون تعلیق تعقیب و ارجاع به میانجی‌گری تعریف کرده است.

با وجود دستاوردهای مدیریتی و مصلحت‌اندیشانه عدالت توافقی، تحلیل آسیب‌شناختی دو نظام آشکار می‌سازد که تمرکز قدرت در دستان نهاد تعقیب بدون پیش‌بینی مهارها و محدودیت‌های نظارتی کارآمد، حقوق بنیادین دفاعی متهم و منافع بزه‌دیده را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهد. نابرابری ساختاری میان دادستان و متهم، خطر تبدیل سازوکارهای توافقی به «جبر ساختاری»، احتمال اقرار متهمان بی‌گناه ناشی از هراس از مجازات‌های سنگینِ فرایند محاکمه، و در نهایت به حاشیه رانده‌شدن اصل علنی بودن دادرسی و جبران خسارت بزه‌دیده، از مهم‌ترین چالش‌های رویه‌ای این الگو به شمار می‌آیند. از این رو، مشروعیت هرگونه عدالت توافقی در گرو تحدید صلاحدید دادسرا از طریق قیود ماهوی و شکلی چون احراز قطعی رضایت آگاهانه و آزادانه متهم، منع رفتارهای ارعاب‌آمیز، تضمین دسترسی مؤثر به وکیل مدافع، و اعمال نظارت مستقیم و ماهوی دادگاه در مرحله تأیید نهایی توافقات است.

بر این اساس، الگوی مطلوب برای سیاست جنایی و تقنینی ایران، پرهیز از اتخاذ رویکرد بازارمحور نظام کامن‌لا و در عین حال، حرکت به سمت «توسعه ضابطه‌مند و ترمیم‌مدار سازوکارهای توافقی» است. تحقق این هدف مستلزم اصلاح مقررات قانون آیین دادرسی کیفری از طریق تدوین دستورالعمل‌های رسمی و شفاف جهت هدایت صلاحدید قضات دادسرا، گسترش نهادهای انحرافی و تعلیق مشروط به درمان و بازپروری در جرایم تعزیری درجه پنج تا هشت، و ارتقای جایگاه دادگاه به‌عنوان ضامن بی‌طرف صحت توافق و جبران عادلانه حقوق بزه‌دیده

است. تنها در بستر چنین توازنی میان اقتضائات مدیریت قضایی از یک‌سو و پاسداری از تضمین‌های دادرسی عادلانه و ارزش‌های اخلاقی از سوی دیگر، می‌توان به مدلی از عدالت توافقی دست یافت که بدون عدول از حاکمیت قانون و صیانت از کرامت انسانی اصحاب دعوا، به کارآمدی و احیای نظم عمومی در جامعه یاری رساند.

یافته‌های حاصل از پژوهش حاضر و تحلیل تطبیقی دو نظام دادرسی کیفری ایران و ایالات متحده نشان می‌دهد که مداخله دادستان در تحقق عدالت توافقی، اگرچه پاسخی واقع‌گرایانه به بحران تراکم پرونده‌ها، اطاله دادرسی و پیامدهای منفی کیفر حبس است، اما گسترش بدون مهارِ اختیارات نهاد تعقیب می‌تواند موازین دادرسی منصفانه را به چالش بکشد. در نظام حقوقی آمریکا، حاکمیت اصل صلاحدید مطلق تعقیب و غلبه معامله اتهامی، اگرچه کارآمدی و تسریع حداکثری در فصل خصومت را به همراه داشته، اما به دلیل ماهیت بازارمحور خود، مخاطراتی نظیر ایجاد جبر ساختاری بر متهم، تضعیف نظارت عمومی ناشی از حذف دادرسی علنی و تبعیض ناشی از نابرابری در قدرت چانه‌زنی را پدید آورده است. در مقابل، نظام دادرسی کیفری ایران با اتکا به اصل قانونی بودن تعقیب و محدودسازی سازوکارهای انحرافی به جرایم سبک و متوسط (درجات شش تا هشت)، رویکردی محتاطانه‌تر اتخاذ کرده است؛ رویکردی که ضمن پیشگیری از استبداد قضایی، به دلیل فقدان دستورالعمل‌های شفاف و محدودیت دامنه شمول، از بهره‌برداری کامل از ظرفیت‌های اصلاحی، درمانی و مدیریت پرونده‌ها بازمانده است. در جهت رفع آسیب‌های شناسایی‌شده و حرکت به سوی یک الگوی دادرسی کارآمد، عادلانه و متوازن، پیشنهادهای زیر در دو سطح تقنینی و اجرایی برای نظام عدالت کیفری ایران ارائه می‌گردد:

اصلاح مواد قانونی مربوط به اختیارات تعقیبی در قانون آیین دادرسی کیفری و الزام دادستانی کل کشور به وضع شیوه‌نامه‌های رسمی، شفاف و دسترسی‌پذیر به‌منظور یکسان‌سازی معیارهای ورود به مصالحه، تعلیق تعقیب و اعمال نهادهای ارفاقی در سراسر کشور.

تعمیم امکان تعلیق مشروط تعقیب و انحراف از دادرسی به جرایم تعزیری درجه پنج (با تأکید بر جرایم فاقد بزه‌دیده خاص، غیرخشن و قابل گذشت) منوط به پذیرش برنامه‌های بازپروری، خدمات عام‌المنفعه، یا دادگاه‌های درمان‌مدار نظیر ترک اعتیاد.

الزام دادسرا به ارجاع تمامی توافقات و قرارهای انحرافی به دادگاه کیفری ذی‌صلاح جهت تنفیذ قضایی، همراه با پیش‌بینی الزامی بودن حضور وکیل مدافع در جلسه توافق و استماع اظهارات بزه‌دیده پیرامون جبران کامل خسارات.

استقرار مددکاران اجتماعی، روان‌شناسان و مشاوران در کنار شعب دادیاری و بازپرسی جهت ارزیابی تخصصی شخصیت متهم، سنجش ریسک بزهکاری و تدوین برنامه‌های انحرافی متناسب با نیازهای اصلاحی فرد.

طراحی بانک اطلاعاتی متمرکز در قوه قضائیه برای ثبت، رصد و ارزیابی آماری و ماهوی تمامی قرارهای مبتنی بر توافق و تعلیق، جهت تسهیل نظارت مراجع انتظامی و دیوان عالی کشور و ممانعت از رفتارهای سلیقه‌ای یا نابرابر.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The contemporary transformation of criminal justice policy has increasingly challenged the legitimacy and practical adequacy of classical trial-centered models of criminal procedure. Traditional criminal adjudication, which was largely premised on formal prosecution, adversarial confrontation, public trial, and the imposition of punishment through judicial judgment, has faced persistent difficulties arising from excessive caseloads, prolonged proceedings, prison overcrowding, limited rehabilitative effectiveness, and insufficient attention to the material and psychological interests of victims (Roberts, 2021). In response to these structural pressures, modern criminal justice systems have progressively developed forms of consensual justice that seek to supplement, modify, or partially replace conventional punitive adjudication through negotiation, agreement, mediation, diversion, conditional suspension, and other mechanisms based on procedural flexibility and negotiated resolution (Korobkin, 2018). Within this emerging paradigm, the prosecutor has assumed a role that substantially exceeds the traditional function of mechanically initiating and sustaining public prosecution. The prosecutorial institution increasingly operates as a manager of criminal cases, a facilitator of negotiated outcomes, and a central actor in determining whether a case should proceed to formal adjudication or be redirected toward alternative mechanisms (Bateni, 1992; Worrall, 2008). This transformation is closely connected to the expansion of prosecutorial discretion and to the idea that prosecution should not invariably be understood as an automatic response to every legally cognizable offense, but rather as an institutional choice that may take into account proportionality, public interest, the characteristics of the accused, victim interests, and the efficient allocation of judicial resources (Noghrekar, 2009). The present study adopts a descriptive-analytical and comparative method to examine the scope, foundations, limitations, and implications of prosecutorial intervention in consensual justice in the criminal justice systems of Iran and the United States. By comparing a system historically influenced by the principle of legality of prosecution with a system characterized by extensive prosecutorial discretion, the study seeks to identify the normative conditions under which negotiated criminal justice can remain compatible with fair trial guarantees, defense rights, judicial supervision, and the protection of victims.

At the conceptual level, consensual justice refers to a broad procedural orientation in which the resolution of a criminal case and the determination of the legal response to criminal conduct are shaped, at least in part, through negotiation, consent, compromise, or mutual adjustment among relevant actors rather than solely through unilateral adjudication by the court (Fisher & Ury, 2019). Its central attributes include flexibility, procedural economy, negotiated adaptation of criminal responses, and an increased role for the parties in determining the outcome of proceedings (Shabani, 2018). Nevertheless, consensual justice must be distinguished from related concepts such as restorative justice, plea bargaining, and diversion. Restorative justice is primarily oriented toward repairing harm, restoring social relationships, encouraging offender accountability, and responding directly to the needs of victims, whereas consensual justice has a broader managerial and procedural character and may operate even in the absence of direct victim participation (Jahanbakhshi, 2004; Roberts, 2021). Plea bargaining, by contrast, constitutes a specific and highly institutionalized form of negotiated criminal justice in which the accused agrees to plead guilty, often in exchange for charge reduction, dismissal of certain counts, or a sentencing recommendation by the prosecutor (Garner, 2004; Lehman & Phelps, 2005). Accordingly, plea bargaining should be understood as one particular technique within the broader architecture of consensual justice rather than as its equivalent (Neubauer, 2008; Parsa & Sheidaian, 2017). Diversion likewise overlaps with consensual justice when participation in treatment, rehabilitation, community service, mediation, or other alternative programs is based on agreement between the prosecutor and the accused; however, diversion may

also arise through unilateral prosecutorial or judicial discretion without bargaining in the strict sense (Worrall, 2008). The conceptual importance of these distinctions lies in the fact that the legal basis, degree of prosecutorial involvement, role of the victim, and intensity of judicial supervision may differ significantly across these mechanisms.

The theoretical justification for prosecutorial intervention in consensual justice rests on several interconnected legal, criminological, and institutional foundations. The first is the principle of prosecutorial opportunity or discretionary prosecution, which stands in contrast to a rigid interpretation of the principle of legality. Under the traditional legality model, the prosecutor is expected to proceed whenever sufficient legal grounds for prosecution exist, whereas the opportunity principle permits the prosecution authority to assess whether continuation, suspension, diversion, or negotiated settlement better serves the interests of justice in an individual case (Akhoundi, 2009; Noghrekar, 2009). This discretion provides the legal foundation for negotiating the termination, modification, or conditional suspension of criminal proceedings (Worrall, 2008). A second foundation is the criminological principle of individualization of criminal responses. Standardized punishment often fails to account adequately for the offender's personal background, rehabilitative potential, motivation, social circumstances, and degree of risk, while consensual mechanisms may allow responses to be tailored more closely to the specific needs of the accused and to the circumstances of the offense (Roberts, 2021). A third basis is the concept of public interest, according to which prosecutors, as representatives of the community, must evaluate not only whether criminal conduct can legally be prosecuted but also whether a particular prosecutorial response will contribute to social peace, victim reparation, rehabilitation, and crime prevention (Noghrekar, 2009). Finally, judicial efficiency and resource management provide a pragmatic justification for negotiated criminal justice. Because criminal justice institutions operate under constraints of time, personnel, and financial capacity, the diversion of minor and intermediate cases away from full formal adjudication may reduce delay, preserve institutional capacity for serious offenses, and improve the overall quality of justice administration (Castberg, 2003; Roberts, 2021). These foundations collectively explain why the modern prosecutor has increasingly become a central decision-maker in the architecture of negotiated justice.

The comparative analysis demonstrates that the Iranian and U.S. systems differ markedly in the degree and structure of prosecutorial authority. In the United States, prosecutorial discretion is deeply embedded in the adversarial model, and prosecutors possess extensive authority over decisions concerning whether to prosecute, what charges to bring, whether to dismiss or reduce charges, and what negotiated disposition to offer (Castberg, 2003; Worrall, 2008). Plea bargaining represents the most prominent institutional expression of this authority and functions as the dominant mechanism for resolving criminal cases without trial (Hoffman, 2000; Neubauer, 2008). Prosecutorial control over charging decisions gives the prosecution substantial bargaining leverage, especially where multiple charges, enhanced penalties, or mandatory sentencing provisions may be invoked. In addition to plea bargaining, diversion programs and specialized problem-solving mechanisms enable prosecutors to suspend or redirect formal proceedings in exchange for the accused's compliance with treatment, rehabilitation, counseling, community service, or other specified obligations (Castberg, 2003; Worrall, 2008). Iranian criminal procedure, by contrast, has historically been more closely aligned with the principle of legality of prosecution and with a more restrictive conception of prosecutorial discretion (Akhoundi, 2009; Moradinejad, 2005). However, modern legislative developments have gradually introduced limited consensual and diversionary mechanisms, including suspension of prosecution, case filing or dismissal in minor offenses,

criminal mediation, and other conditional forms of non-prosecution (Parvaneh, 2008; Zarghami, 2016). These mechanisms remain more narrowly confined than their U.S. counterparts and are generally restricted to less serious offenses, thereby preserving a stronger statutory framework around prosecutorial action. The comparison therefore reveals a fundamental contrast between a broad discretionary model and a limited statutory model of consensual prosecution.

Despite their institutional differences, both systems confront serious fair trial concerns when prosecutorial discretion is exercised in negotiated criminal justice. The first concern relates to voluntariness and informed consent. Because the accused may waive fundamental rights, including the right to public trial, the right to challenge evidence, and the right to remain silent, any consensual disposition must be based on a genuine understanding of the charges, available defenses, legal consequences, and practical implications of the agreement (Garner, 2004; Lehman & Phelps, 2005). The second concern is the prohibition of coercion, intimidation, and improper pressure. The asymmetry of power between prosecutors and defendants creates a structural risk that negotiated outcomes may be accepted not because they are truly voluntary, but because the accused fears the possibility of a much harsher punishment following trial (Hoffman, 2000; Worrall, 2008). The third guarantee is effective access to defense counsel, whose presence is essential to counterbalance prosecutorial power, assess evidentiary weaknesses, explain legal consequences, and help the accused make an informed decision (Fisher & Ury, 2019; Ghazanfari, 2011). Judicial supervision constitutes a further safeguard because negotiated outcomes should not be treated as purely private arrangements between the prosecution and the accused. Independent judicial review can help verify voluntariness, legality, proportionality, and factual support, and can prevent both excessive leniency and unfair prosecutorial pressure (Castberg, 2003; Hoffman, 2000). The interests of victims must also be protected, particularly where prosecutorial efficiency might otherwise marginalize compensation, participation, and acknowledgement of harm (Roberts, 2021). These safeguards indicate that the legitimacy of consensual justice depends not merely on the existence of agreement, but on the conditions under which that agreement is produced, reviewed, and implemented.

The findings of this study indicate that a balanced model for Iran should neither reproduce the highly market-oriented logic of unrestricted plea bargaining nor remain confined to an excessively rigid understanding of mandatory prosecution. The appropriate direction is the controlled and normatively regulated development of consensual and diversionary mechanisms within a framework that preserves legality, proportionality, procedural transparency, and judicial accountability. Such a model requires the adoption of clear and publicly accessible prosecutorial guidelines, objective criteria for determining eligibility for negotiated or diversionary measures, stronger institutional mechanisms for individualized rehabilitation, and the development of specialized mediation and assessment units within prosecutorial offices. It also requires mandatory safeguards ensuring that defendants understand the legal consequences of any agreement, that defense counsel participates effectively where fundamental rights are waived, and that victims' material and procedural interests are adequately addressed. Judicial confirmation should function as a substantive rather than merely formal review of prosecutorial agreements, especially where the disposition affects conviction, punishment, or the termination of prosecution. A centralized system for registering and evaluating negotiated decisions would further reduce inconsistency, regional disparity, and arbitrary prosecutorial practices. Ultimately, the sustainable development of consensual justice in Iran depends on establishing a functional equilibrium between efficiency and fairness, between prosecutorial flexibility and the rule of law, and between individualized case management and the protection of fundamental procedural rights. Under such conditions, prosecutorial intervention can

contribute to a criminal justice system that is faster and more responsive without sacrificing legal certainty, human dignity, victim protection, or the core guarantees of fair adjudication.

References

Akhoundi, M. (2009). *Criminal Procedure* (2nd edition ed., Vol. 6). SAMT (Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities).

Bateni, M. (1992). *The Prosecutor's Office and Its Role in the Administration of Criminal Justice* Tarbiat Modares University]. Tehran.

Castberg, A. D. (2003). *The Effective Administration of Police and Prosecution in the United States*.

Fisher, R., & Ury, W. (2019). *Getting to Yes: Negotiating Agreement Without Giving In*. Industrial Management Organization Publications.

Garner, B. A. (2004). *Black's Law Dictionary* (8th edition ed.). Thomson West Publishing.

Ghapancheh, H., & Danesh-Nari, H. (2012). Dual Models of the Criminal Process: Crime Control and Due Process. *Criminal law doctrines*(4), 121-146.

Ghazanfari, A. A. (2011). An Introduction to Professional Ethics in Legal Practice. *Bar Association Journal*(212), 135-158.

Hoffman, D. E. (2000). *Criminal Justice in America*. IDG Books Worldwide.

Jahanbakhshi, M. (2004). *Powers and Duties of the Prosecutor and Investigating Judge in Criminal Proceedings* Islamic Azad University, Central Tehran Branch].

Korobkin, R. (2018). *Negotiation Theory and Strategy*. Nasl-e Noandish Publications.

Koushki, G. (2010). Examining the Organizational Position of the Prosecutor in Iranian and French Criminal Procedure. *Journal of Legal Research*(Special Issue 2), 245-278.

Lehman, J., & Phelps, S. (2005). *West's Encyclopedia of American Law* (2nd edition ed.). Thomson-Gale.

Moazenzadegan, H. A., & Zarghamnejad, S. (2012). A Comparative Study of the Prosecutor's Position and Impartiality toward Evidence for and against the Accused in Iranian and U.S. Law. *Criminal Law Research*, *14*(37), 75-102.

Moradinejad, Y. (2005). *The Position of the Prosecutor's Office in Iranian Criminal Law* Faculty of Law, Shahid Beheshti University].

Naji Zavareh, M. (2010). *Impartial Adjudication in Criminal Matters*. Shahr-e Danesh Institute for Legal Studies and Research.

Neubauer, D. W. (2008). *America's Courts and the Criminal Justice System* (9th edition ed.). Majd Publications.

Noghrekar, M. S. (2009). *The Role of the Prosecutor in Protecting Public Rights*. Jangal Publications.

Parsa, M. M., & Sheidaian, M. (2017). The Elected Prosecutor: Foundations and Historical Background. *Criminal Law Research Journal*, *8*(2), 59-86.

Parvaneh, A. A. (2008). *The Role of the Prosecutor's Office Organization in Realizing Criminal Justice* Faculty of Law and Political Science, University of Tehran].

Rajabi, A., & Karimian, E. (2010). The Judicial Office and Judicial Independence. *Criminal Law Research Journal*, *1*(1), 93-120.

Roberts, J. (2021). *An Introduction to Criminal Justice*. SAMT Publications.

Shabani, M. R. (2018). *Negotiation Techniques: Principles, Applications, and Tactics*. Nas Publications.

Worrall, J. L. (2008). *Prosecution in America: A Description of the Effective Administration of Criminal Justice*. State University of New York Press.

Zarghami, S. (2016). *The Role of the Prosecutor in Relation to Evidence in Criminal Proceedings: A Comparative Study of Iranian and U.S. Law*. Majd Publications.